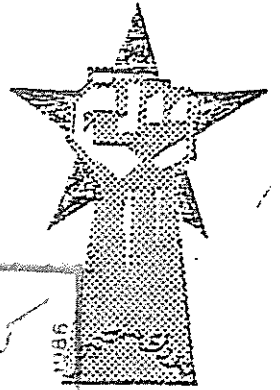


تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحد برای دموکراسی و استقلال

Postlagerkarte  
Nr: 076287 A  
5600 Wuppertal 1.  
W. Germany

آلبستر

سام زارلوم فوق العاده  
دوره اختیاق



کتابخانه ایرانی در هانوفر  
Iranische Bibliothek in Hannover  
تشریح شورای متحد برای دموکراسی و استقلال

شماره ۷

۷ آذر ۱۳۶۰

مسئله شهرونی (۱)

«شیعی نیبایی خینی» و

«خینی نیبایی» حزب توده

(۱) درباره مفهوم هژمونی و بازپسندیداش  
و تفصیل آن

هاضری توربین ، در کتاب چهار خط و دوازده ساله در  
میراث صوفی اسلام در ایران ، می‌نویسد : «... اگر در  
برخورد اول و بدون مقدمه از یک شیعی بپرسید : منصب  
توجهت ؟ (حتی و بی‌بزه انوشیروانی فرود بحث مردی ملا  
و گاملا ۲۷ که به منصب خویش باشد) ، بقتین داشته  
باشید که مشفق‌ترین راه را برای آنکه وی لب از  
سخن ببندد و خطی مریضانه به پرسش‌های معنی‌شما  
اصلاً پاسخ ندهد برگزیده‌اید : مگر آنکه مخاطب  
شما ترجیح دهد برای دست‌بدر کردن تان داستان  
سافند و چیزهای بی‌بهره که به‌هائش بی‌خورد . ایمن  
طرز برخورد دلائل مستنده دارد . می‌توان گفت که  
این نوعی واکنش طبیعی با زمانه از دوره‌های است  
که شیعیان داشا در معرفی آزار و شکنجه بودند . اما  
این دلیل اصلی نیست . حقیقت آنست که تقصیر و  
گشمان فریبده خرد با مان است . نه فقط به عنوان  
رهنمودی برای مصرن یافتن از خطر آزادیونکنجه ،  
سینه در صفحه ۳۲

در فرهنگ ما نام «مارکسیسم» لنینیستی» که  
اولین بار به‌مال ۱۹۶۴ میلادی در «جمهوری...»  
دموکراتیک آلمان تحت نظر اندیشجوی کتاب‌سازی  
دولتی منتشر گردیده ، تحت عنوان «هژمونی» چنین  
می‌خوانیم : «فلسفه رهبری ، و هژمونی پروتستانتیسم  
در دوران امپریالیسم به معنی فلسفه رهبری آگوستینوس  
نیست که برگردان انقلاب بورژوا - دموکراتیک .»  
انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک ، که نشانگر  
دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی کارگسوان و  
دهقانان می‌باشد» و «آگوستینوس» آموز، هژمونی  
پرولتاریا در انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، توسط  
لنین در کتاب دو تاکتیک سوسیال دموکراسی .....  
( ۱۹۰۵ ) انگشاند یافت ، «صبر معنی را در جواب  
های بعدی کتاب مذکور مورخ ۱۶۹ و ۱۷۰ و سپس در  
جواب دیگری از آن در کشور آلمان (۱۹۲۲) ،  
باز می‌بایم . و این جملات در واقع فرجه‌شمام  
مطالبی است که سازمانهای ما در ایران راجع به  
مسئله هژمونی برای گفتن دارند . این نکته خود  
اندیشه انگیز است که بی‌ازگشتت شما و از ۷۵ سال  
از نوشته فوق‌الذکر لنین - که حاوی یک مسئله  
جدلیات وی با منشویکها و برخی فرضیه‌های پیشنهادی  
اوست - ما وجود رخ دادن انقلابات دموکراتیک  
گونگون و به میان آمدن طرحهای مختلفی درباره  
مسائل این انقلابات و از جمله موضوع «هژمونی» هیچ  
گونه تفسیری در فرمولبندی کتب و مواضع اردوگاهی  
به‌ضم نمی‌خورد . سخن از نظریات با اصطلاح «ضرائی»  
و «ارتدائی» نیست ، کافی است نگاه کنید به  
سین مارکسیست برجسته سالهای ۲۰ و ۲۰ ایتالیا ،  
همی آنتونیو گرامشی درباره مفهوم و ما می‌بینیم  
مدیر «هژمونی» است از هم ، تا در با هم که چگونه  
ندوبین کنندگان فرهنگ «مارکسیسم» لنینیستی»  
اردوگاهی نباید نسبت دیا لکتیکی - تاریخی خود را  
دیکتاتوریت را می‌باید خنک‌مالهاست در پروتستانتیسم  
و رخدادهای متفرع انقلابی و عیسایت بر حده هم

درباره استقلال

درباره واجستگی و استقلال بسیار گفته و نوشته  
شده است . بحث در این مورد در ساله بحث‌هایی است  
که در دوره تسلط دربار رژیم شاه بعنوان یک رژیم  
واست ، در جریان بوده .  
مفهوم شوریک و لنینیسم و عدم واجستگی ، البته  
در پرتو شناخت عمیق و همه‌جانبه از پدیده امپریالیسم  
ما توجه به تحولات آن در دهه‌های اخیر ، قابل درک  
است . در حال حاضر ، یک شعوری همه‌جانبه‌ما لنینیستی  
در باره امپریالیسم دوران حاضر وجود ندارد ، در جه  
عناصری از آن موجود است و بحث‌های زیادی در این  
باره در سطح جهان در جریان است . شعوری لنینیستی  
امپریالیسم اکنون با گذشتت شما و از آنست که سال  
به‌سبب تحولات معنی‌کد منجر به دگرگونی چهره جهان  
شده است ، با شکوهی تمام موانع نیست . بسیاری  
از داده‌های که مبنای این شعور است و نتایج  
حاصل از این داده‌ها ، در حال حاضر بسیار مندرجاً از پیشین

شعبه‌شناسی، خمینی و "شعبه‌شناسی" حزب توده

بل به عنوان رفتار بی شایسته، درخورشان و احترام اعتقادات رفیع؛ این گونه اعتقادات رافقیست کسانی حق دارند بشوند که مستند شایسته و درک حقیقت آنها باشند. تنگنا از این دستور بدان باشد که امانتی را که به شما سپرده شده است به نا محترم تسلیم کنید، بدان ماند که سرسری خیانتی ممنوعی مرتکب شوید.

کوربین، در ادامه همین بحث، می‌پویسد که در یک محفل درس مذهبی در تهران حضور داشته و با ره‌ها شاهده بوده است که شیخ مدرس "نقطه‌شناسی شروع به صحبت می‌کرد که قلم" یکا یک ماغران را شناسایی کرده بود...، و نتیجه می‌گیرد که تطبیح ایرانی سمولو" فاقد "روحانیت" و "دامه‌گری" است؛ در همان محفل از ملائی جوانی که حدود سی سال داشت شنیدم که با اعتقادی صریح می‌گفت: روی سخن تشیع اگر چه با همگان است اما نقطه می‌تواند در نا یسیرت برگزیدگان روحانی را به دست آورد و بگوشد تا همین برگزیدگان را برآورد...

روشن بر خوردی که کوربین از آن سخن می‌گوید چیست؟ - تنبیه و کتمان، که، بنا به شرح قبودا و عبارتمت از: بنیان کردن مقاصد و نیت درونی خود از "غیر خردی" و یادست به سرکردن او از راه داستان با فب و گفتن کلماتی که به جای برنده بود؛ و سخن نگفتن بگر آنکه یکا یک ماغران قلم" شناسایی شده باشند.

این روش - که میراث "روحانیت رسی" و "حوزه های علمیه" است - اگر تا پیش از "انقلاب اسلامی خمینی" فقط مملوک کسانی بود که با جماعت آخوند سرو کار داشتند، اکنون اما کم و بیش بر ضحکان شناختند است. از کارتر، رئیس جبهه و سابق آمریکا، که پیمان شکنی خمینی را فاش می‌کند، تا آقای بازرگان که در تلویزیون "جمهوری اسلامی" دست به افشاگری زد و فرمود "قرار نبود" اینطور نبود؛ تا مارکسیست‌هایی که وعده آزادی تفکر و تحزب خورد را از زبان خمینی ساکن پارسی شنیدند و ولی پس از ورود خمینی به ایران "کافر" و "ملحد" قلمداد شدند؛ تا زنانی که در پارسی به خدمت خمینی می‌رسیدند و با وی مصاحبه می‌کردند و در موقعشان از نظر آقا "ابرا" نداشت اما بعدها مجبور شدند میان روسری و توری یکی را انتخاب کنند؛ تا دانشکده‌های عزیزی که دانشکده‌ها "سنگر انقلاب" بود اما خیلی زود تبدیل به "مرکز نهاد" شد؛ و... که ترکیبی است که دیگر نهاد آنچه خمینی در سر داشت و آنچه با "منارم" خود در میسبان گذاشته بود غیر از آن چیزی بود که آشکارا و پوراست

ظایق می‌گفتند که ماستر کرسی است که کار برد این شیوه بسندیده، آخوندی را هم اکثری - هراژتا هر چند از ما بپوچما را ن نه بنده و تنبیه نگردد که چگونه خمینی در پادای گنهای گن "بنا بر سر خورد" سخن املی خورد را خطاب به آنان که با بدیغ بنده می‌گوید در حال بکند خولی‌ها را هم دست بد سرگرد و بزرگی شان داستان یافته است. این همان "تنبیه" و "کتمان" آخوندی، یعنی روشن سیاسی را دبردن خلیق از سوی "علماء" و "مراجع تقلید" است که ما لکزون معنا و مفهومی و اقصای اش را به خوبی می‌شناسیم، کوربین می‌گوید: این روش "نرمسوده خودا ما ما ناست" و رفتار بی شایسته، درخورشان و احترام اعتقادات رفیع.

درس کوربین البته حقیقتی است، اما حقیقتی که جلوه‌های آن را فقط در عالمی ترین سطح میسر و سلوک منتهی می‌توان دید. این از شکردهای جان بسند پرواز روح عمیق و بویشتن دا را برانراست که هرگز آزاری بر تحمیل فکر و عقیده خود بر دیگران نداشته و از حقیقت دل را فقط با اهل دل در میسبان می‌گذاشته است. ضمن تبریزی مطلق همین معنا سنت آنجا که می‌گوید: "سین بها خردی و نام گفتن. با هر کسه خرد را دیدم در او و با او سخن توانم گفتن" اما این سخن کسی است که ضحنا "می‌گفت: " مراد این عالم بسا این عوام هیچ کار نیست. برای ایشان نیامده ام. این کسانی که ره‌نمای عالم اند به حق، انگشت بر رگ ایشان نهم". آنچه نه به طریق تحکم و تشبیه، بل به طریق بیان حال، چرا که: "من سخنی بی‌گویم از حال خود، هیچ تعلیقی نمی‌کنم به اینها؛ تونیز مرا بگو اگر سخنی داری، و بحث کن."

پس آن رفتار شایسته درخورشان و احترام اعتقادات رفیع، که کوربین تحت تاثیر القاصات ملایان "حوزه های علمیه" به عنوان حقیقت تقبیه و کتمان بیان می‌کند، در سطحی از میروملوک مدنیهی عارف مالک جریان دارد که به قول شمس عوام را بدان راهی نیست؛ آنچه به صورت "تنبیه" و "کتمان" جیرا که ضمن چشم در چشم حاضران مجلس می‌گوید: هر کس از شما لایق صحبت من نیست، و من با "هر که خود را دیدم در او سخن توانم گفتن". یعنی که پنهان کاری و ظا هر سازی نمی‌کند، صداقت دارد، و با صداقت سخن می‌گوید. و این هیچ ربطی به "تنبیه" ملایان شیعی ندارد. آنچه ملایان اختراع کرده و ابزار مردم فریبی خود ساختند که جا و جارت ما داشته اند؛ یعنی: بلنسد پرواز نار و نارانی کجا؟

شاید عدم توجه کافی به تفاوت همین دو نوع "تنبیه" است که کوربین را به این نتجه گیری می‌رساند که بگوید تشیع ایرانی سمولو" فاقد روح رسالت است.

"شيعي نماشي" خميني و .....  
 "داعيه گري" است ، و توجه نداشته باشيد كه اين سخن

هم فقط در مورد تشيع يه عنوان اندیشه عارفانه و جهان بيني آگاه ترين نمونه هاي ذهن بويبا و آزاده ، قوم پزاني درست است نه در موردگان رزق و رياضي كه آخوندهاي و درست خاك هم روز در طول قرن هاي براي ضرب خلق پيدا داشته اند و مي دارند ، كوربن اگر چند صباحي بيشتر عرصه مي گيرد و "روح رسالت" و "داعيه گري" تشيع ؛ دعاي خميني ، و همدستان او را مي بيند ، در كليت سخن خود تبديلي روا مي داشت و شايد بر آن مي شد تا با تكيه برداشتي و اطلاعي كه از اسلام و روحانيت در ايران دارد كتاب ديگري بنويسد و روشن كند كه خميني راست مي گويد يا عارفان شيعه ايراني ، و بازي تفاوت اين دو در كجاست ؟

حقيقت اينست كه "تقديم" و "كتمان" آخوندي ، به عنوان روشي "سياسي" براي كنار آمدن با مسائل روز و راه بردن خلق الله ، هيچ ربطي به آن رفتار شايسته در خورشان و احترام اعتقادات رقيق - كه از ويژگيهاي اندیشه عارفانه و صبر ملوك معنوي قوم ايراني بوده ندارد ، و استخافه "علماء" "كوزه هاي عسبه" از اين مفهوم بيشتر بيا نگريند و بيا سياسي است تا مظهر يك مقوله ديني . تشيع آخوندها بيشتر نوعي سوء استفاده از دين است تا سپردن خود به حقيقتي ديني . و در همين معنا ، اگر گفته شود كه تشيع آخوندي با اندیشه ماركيا ولي نژادي بيشترين دارد تا با بيشتر عارفان و تشيع اصلي ايراني ، تشيع تشيع حقيقت نزديك تر باشد .

ما كيا ول مي گنفت : عيران فقط در مواردی كه صرف كند با بديه خود وفا كنند و نه در غير اين صورت و امير بايد گاهي عهدشكني هم بكند . و اضافه مي كرد كه با بديتوان اين عهدشكني را "به خرابي پوييده داشت و در ظاهرا هراس زي و تلبيسي استا بدود" چرا كه "مردم به قدری ساده لوح اند و چنان آماده اطاعت از ضرورت هاي آني هستند كه قريب دهند همواره قريب خورندگان پيدا خواهند كرد" . و در همين معنا بود كه دين را ، براي رسيدن به قدرت و تحكيم مباني آن ، ابزار مناسبی مي شناخت و توصيه مي كرد : "دين بايد ابزار مناسبی مي شناخت و توصيه مي كرد" : دين بايد در دولت مقام برجسته شي ، دارا باشد ، ندهد خا طير حقا نيت آن ، بلكه به عنوان ساروجي كه ارگان و طبقات اجتماع را محكم و متصل به يكديگر نگاه مي دارد .

آخوندهاي كهنه كار ، و در صف مقدم آنان خميني ، در واقع شاگردان با وفاي ماركيا ول اندنه پيروان عرفاي ايراني و با چنانكه برخي از محققان مدعي

اند ، اندیشه اصلي تشيع ايراني .

كاربرد سياسي اين روش ماركيا ولي با استفاده از مقولات ديني ، در جامعه كنفوني ما شاه با رزديگري هم دارد . "حزب طراز نوين طيحه كارگر" را نشي بينيد كه چگونه از باب هم كا تولى ك تر شده است و نويسندگان ، شاعران و تشور بيمين هايش به جاي بحث از "آلليم انقلابي" و ماركيا وليسم ديالكتيكي در باره "شهيد رجائي" و "شهيد باهنر" مي سرايند و در باب زندگاني امام حسين و صحراي كربلا قليب مي زنند ؟ اين هم شگردي آگاهانه است ، و در واقع بازي كردن با همان ورق خميني بر صورت قدرت است كه كيا نيزي و دارو دسته اش در پيش گرفته اند ، اگر خميني به نام تشيع در واقع مبلغ روش و اندیشه هاي ماركيا ولي است چه با كه اگر كيا نيزي به نام ماركسي وانگلس و لينين هم پيمان با وفاي خميني باشد ؟ خميني نماشي ايشان به شيعي نماشي خميني در ، به هم بازي قدرت است و اصل برنده شدن در بازي به هر قيمت . همين بيشترين ماركيا ولي است كه در تذهبن بسياري از فرصت طلبان روزگاره جا خوش کرده و محلي شده است براي مراز پسر شدن مجدد "توبه نوشته" هاي مقاطعه كار و دسيسه بان سالار زمان شاه به درون حزب توده .

اما با اين روش مردم را هم ميتوان با خود نگاه داشت ؟ با سخا و اهورنچي تمام نكي خميني بنگريد كه خيل پيروان ميليوني اش به حدود سي - چهل هزار نفر نمازگزار "موظف" دانشگاه در شهر هفت ميليوني تهران كاهش يافته و كارش به جاي رسیده است ، كه همين چند روز پيش ديگر نتوانست فريبكاري كند و خطاب به جمع فلكت زده "گلبسته كه در محضر آقا" نشسته بودند فرمود : كاري كنيد كه اين "بار افتاده" به منزل برسد .

حسن صباح

در باره استقلال

و بر رسي مجدد است . بعلاوه كار تشور بگ لنين بر روي امپرياليسم به سبب شرايط خاص تاريخي زمان خود يعني وجود جنگ امپرياليسي اول و ضرورت پاسخ گوشي به نيازهاي آن ، عمدتا "اگر نه منحصرا" در رابطه با مناسبات فيان كشورهاي امپرياليسي صورت گرفته است و مسئله مناسبات ميان كشور هاي امپرياليسي و تحت سلطه در اين تشوري جاي مهمي را اشغال نكرده است .

در اين شرايط ، مفهومي كه از وابستگي و استقلال در جنبش چپ و دموكرات ، رايج است عمدتا "بره رگي يگانه از مفهوم امپرياليسم و برتكه باره هسلي حقا يقي چنان از اين بديه تر ا دارد . ليكن هدف از بحث حاضر پرداختن به مسئله وابستگي و امپرياليسم از نقطه نظر تشور بگ نيست كه نه جاي آن اينجاست و

درباره استقلال ۱۳۳۵

نه توان آن درماست. موضوع مقاله حاضر، توضیح نقطه نظرهای ما در مورد مسئله استقلال، به عنوان یکی از نکات اساسی مندرج در بیانیه اردی بهشت ماه "خواری" متحد چپ برای دموکراسی و استقلال، از زاویه سیاسی و عملی است. این توضیح خواهد بود خواه برخورد به نقطه نظرهای رایج در این مورد الزام آن میکند. خاصه اینکه پس از اعلام موجودیت "شورای ملی مقاومت" و اعلام موضع وی درباره استقلال و بحث‌ها که پیرامون آن برانگیخته شد، مسئله اهمیت روزیافته است.

استقلال: دوباره داشت نادرست.

با آنکه شعار استقلال یکی از اساسی‌ترین شعارهای نیروهای چپ و دموکرات (و بطور کلی نیروهای سیاسی) است و در برنامه‌ها و درخواست‌های آنها با زتاب گسترده‌ای دارد، برداشت رایج و متداول آن عموماً "نادرست است. بارهای از تجربهای چپ استقلال را تنها در رابطه با بخشی از قدرت‌های جهانی خواستارند، آنها شعار استقلال سرمایه‌داری و نیمه استقلال را از آن دور میکنند و مورد تبلیغ قبیح قرار میدهند، نیمه استقلالی که شکل پوشیده‌ای از نومی وابستگی جدید است. دسته دیگری خواهی هستند که هر چند خواستار استقلال کاملاند، لیکن از منبر عدم وابستگی و استقلال برداشت اخلاقی مذهب گونه دارند.

۱- نیمه استقلال طلبان: سازمانها و گروههایی نظیر اقلیت، راهکار و جناح چپ که هر کدام به نوعی با سازمان چریکهای فدائیان خلق پیوند داشته یا دارند از مردان این دسته‌اند. اینان که در جنبش ایده‌شولوزیک حزب ترده گرفتار هستند استقلال را تنها نسبت به کشورهای سرمایه‌داری غربی خواستارند و در مورد کشورهای بلوک شرق یا به قول خودشان "اردوگاه سوسیالیستی" قائل به استقلال ایسیران نیستند. فرمول بندی خواست‌ها و شعارهای انسان البته تحت‌الفاظ به ظاهر انقلابی (نظیر تینر انترناسیونالیسم پرولتری) و عبارات پوشیده صورت می‌گیرد، لیکن پی بردن به کنه مطلب، یعنی استقلال فقط نسبت به غرب، نیازمند نبوغ خاصی نیست.

مقایسه میان موضع رسمی این دسته از گروهها، حتی با "میثاق" بنی‌مدر بدون توجه به نیت‌های کدآم، و اینکه آنها، "میثاق" را از جهز اوپسادی مورد انتقاد قرار داده‌اند، نکات جالب و آموزنده ای در بردارد، هر چند با انتشار برنامه "شورای ملی مقاومت"، "میثاق" به عنوان یک سند انضباطی رسوب

را از دست داده است.

در حالیکه "میثاق" بدون توجه به ماهیت رژیم‌ها و دولت‌های کشورهای بزرگ و قدرتمند، استقلال را نسبت به همه قدرت‌های جهانی مطرح کرده است، "مارکسیست-لنینیست"‌های ما، یعنی اقلیت و راه کارگر، در برخورد به "میثاق" (مندرچ در ارگان‌های سیاسی‌شان) از این خصم‌گین شده‌اند که چیرا در میثاق روسیه شوروی در ردیف کشورهای نظیر آمریکا چین یا کشورهای اروپایی قرار داده شده است، اما از آنجا که روسیه شوروی در رابطه با استقلال ایران در ردیف ما بر قدرت‌ها قرار داده شده است، معنای این اعتراض خشم‌آگین چیز دیگری نیست مگر آنکه منتزین فقط خواهان استقلال ایران در مقابل غرب هستند. آیا به نظر آنها در رابطه با استقلال ایران با پیشرو ردیف قائل شد، یک ردیف کشورهای ایران باید نسبت به آنها استقلال داشته باشد و یک ردیف دیگری گیس ایران نباید نسبت به آنها از استقلال برخوردار باشد؟

گروههای مذکور در برنامه سرشکافته به سازمان مجاهدین خلق (کا شماره ۱۳۱) در یکی از پندهای بلندفرد مشترکی که ضمیمه نامه ایست همین مطلب را به شکلی دیپلماتیک ترویج عنوان "اتحاد و همکاری با کشورهای سوسیالیستی و مترقی" مطرح کرده‌اند. یک تراژدی تاریخی بار دیگر این بار به صورت یک کندی، تکرار می‌شود. زمانی صدق شعار ملی کردن صنایع نفت را مطرح می‌نمودند و حول آن جنبش ملی و توده‌ای بسیج شدولی "چپ"‌های آن زمان، یعنی حزب توده در مقابل، شعار ملی کردن نفت جنوب را طرح و تبلیغ می‌کرد. معذوق‌ها همان آرژیبود که ایران حاکم بر کل منابع نفتی خویش باشد، حزب توده، حاکمیت ایران را تنها بر "بخشی" از منابع و صنعت نفت، تحت عنوان و عبارات به ظاهر انقلابی و چپ، مطالبه می‌کرد. اکنون همان کلز فکر در شمار دیگری با زتاب یافته است و چپ‌های ما استقلال ایران را نسبت به "بخشی" از کشورهای مطالبه می‌کنند. آیا چپ‌های ما قصد ندارند از تاریخ بیاموزند؟ آیا آنها نمی‌دانند تا چه حد حیثیت چپ در نظر مردم، در اثر سیاست‌های دنباله‌روانه حزب توده در گذشته، الحین مال و بی‌اعتبار شده است؟ چرا آنها از این خصم‌گین می‌شوند که جنبش‌ها را در حق حاکمیت خویش و استقلال ایران نسبت به همه کشورهای قدرتمند، آیا خواستار آن هستند که نیروی همان نوع رابطه‌ای را با ایران داشته باشد که با کشورهای بلوک شرق دارد؟ مثلاً می‌خواهید چنانچه کارگران خواستار صندیکا‌های مستقل شدند، مواج‌ها فشار و نشان از

درباره استقلال

جانب "متحد" کشور خود شونید و هزاران بر حسب بخورند" اگر کشور شروزی. ویلک شوق موسی استی است مگر نه اینست که آنجا قبل از ما بر کشورها با استقلال ایران را از جنبه نسبت بد خودشان بدرستی بشناسند؟ شما از منافع چه کسانی دفاع میکنید؟ و از زبان که سخن میگویند؟ آیا مردم ما و طبقه کارگری که شما خود را نماینده آنصافی وی میدانیید خواستار آنست که در رابطه با استقلال ایران حق و قویا حق ویژه او برای کشورها "اروگامی" خاص در نظر گرفته نشود؟ آنهم در شرایطی که مناصبات و حمایت حسین اردوگانه از رژیم کثرتی ایران که سیاهترین و عقب ماننده ترین رژیم است که تا رنج به خود دیده است، فراتر از مناصبات عادی دیپلماتیک و اقتصادی است؟

منظورا از "تحت پوشکاری" با کشورهای موسیالستی... "خوبایندیه عنوان یک ماده در بر نامه دولتی آینده گنجاننده در چیست؟ اگر منظور آنست که دولت دموکراتیک آینده با بدبا کشورها شریکه حاضرند بپسیر اما من به رسمیت شناختن حق حاکمیت و استقلال ایران و حفظ منافع متقابل، روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی به آن داتند باقتند، در این صورت نیازی به تمریح دولت یا بلوک خاصی نیست. دادن چنین امتیاز از پیش، از نقطه نظر اقتصادی با توجه به محدودیت های ناشی از آن به زبان ایران، از لحاظ سیاست خارجی کشورنا در جهت و از نقطه نظر افکار داخلی، بویژه با توجه به موقع اینگونه دولت ها نسبت به رژیم واپرزسیون، کاملاً ناخردانه است و نتیجه ای جز انزوای اپوزسیون ندارد.

نسبت به امپریالیسم جهانی میگیرید. برای آنها امپریالیسم نه یک پدیده تاریخی- اجتماعی بلکه ضربه خبیثه است که هر چیز در رابطه با آن قرار دارد. نجس و استفاده از آن مکرره و بلکه حرام است. تکنولوژی کشورهای سرمایه دارن را امپریالیستی از مره همین محرکات است. زمانی - حتی در غرب - عضدهای امپریالیستی بودن علم انفورماتیک سخن می رانده اند. حال آنکه علم و تکنولوژی بخودی خود در ما هیست خویش امپریالیستی نیست، بلکه شیوه و چگونگی استفاده از آن است که به آنها خطی امپریالیستی میدهد. از علم انفورماتیک و از وسیله های حسابگرهای الکترونیکی که دنیا بند، پیشرفته ترین تکنولوژی هاست، هیچ چیز آن در جهت پیشرفت و رفاه عمومی موجودست و هم در جهت خدا نما نیترین سیاست های امپریالیستی (مثلاً در جنبه) حتی آن میانی علمی و تکنولوژیک که برای ساختن مغرب ترین سلاح های جنگی استفاده می شود، می تواند در مسیر سیوری کاملاً طرح جویانه و به منظور بهبود زندگی عامه مردم مورد بهره برداری قرار گیرد و در این جهت شوق داده شود. البته این نکته نباید فراموش کرد که علم و تکنولوژی بنا بر آنکه تفویض به دست بشریت بگمار رود با هدف باسنکوشی به محض و آزاد رودسته های امپریالیستی مورد بهره برداری قرار گیرد، مشغلات متناجب با آن را کم می کند، جنبه های متناوتی در آنها توسعه می یابد و غیر آن، لیکن بهره وری و امان بسیاری از علوم و تکنولوژیها را اکنون هم قابل بهره برداری در جهات انسانی هستند. از همه اینها گذشته، علم و تکنولوژی رابطه کلی تر با مردم معقول فعالیت کل بشریت به حساب آورده.

آنها از اول طلبان: دسته دوم نیروهای هستند ( نظیر بیکار و دیگران) که ترجمه ما نند دست اول خواهان استقلال نیمه کاره نیستند و استقلال نسبت به تمام قدرت های جهانی را طالب اند، لیکن از استقلال درکی اخلاقی ارائه می دهند.

آنان از مفهوم تکبیر بر نیروی خود تفسیری یک جانبه دارند و از آن انزوای سیاسی و اقتصادی را نتیجه گیری می کنند. از لحاظ اقتصادی آنها خواستار آنند که دروازه های کشور به روی همه چیز (نه فقط کالا های مصرفی غیر ضروری، بلکه حتی کالاهای صنعتی، تکنولوژی و غیره) بسته شود و همه ما به محتاج عمومی منعمرا. در داخل کشور تهیه و تنها از منافع و امکانات موجود استفاده شود. اجرای چنین سیاستی در زمینه اقتصاد، منجر به تداوم عقب ماندگی در زمینه تولید و نیروهای مولده می شود.

این برداشت از درک یک جانبه و مذهبی گونه

الفرض، اینست که از نیروهای سیاسی هر ضیوع رابطه ای اقتصادی را معادل وابستگی و بنا بر این آن را مضر می دانند و از این رو خود خواهان نوعی محاصره اقتصادی هستند. حال آنکه استفاده از طبقه تکنولوژی و صنایع کشورهای پیشرفته (چه از غرب و چه از شرق) و داشتن روابط اقتصادی با آنها چنانچه برخاسته از نیازهای ملی و بر اساس سیاستی مستقل ( و نه با خصوصیات که در رژیم شاه داشت ) استوار باشد، نتنها به زبان کشور نیست، بلکه برای رشد و شکوفایی سریع تر جامعه امری مفید و ضروری است و محروم ساختن خویش از آن و به دست خود سنا متسی نادرست است. روشن است چنانچه قرار باشد اینگونه مناسبات به قیمت از دست دادن استقلال کشور تمام شود و یا خودکشوها و قدرت های بزرگ بنا بر ملاحظیات سیاسی از برقراری مناسبات اقتصادی با ایران سر باز زنند، می توان وگاملاً ضروری است که از سرعت پیشیدن به شکوفایی اقتصادی و تکامل تولیدی در

درباره استقلال

برابر حفظ استقلال کشور را منظور کرد.

گذشتگان آن، به نظر می‌رسد پایداری نیروهای سیاسی استقلال طلب، میان موفخ و نقطه نظرهای ایدئولوژیک یک گروه سیاسی و سیاست خارجی بسک دولت مستقل و دموکراتیک تشارتی قابل نیستند و به نوهی این دوراها یکدیگر اشتباه می‌کنند. حالی آنکه صلگره سیاست خارجی یک دولت - که طبقاً " دارای تعهدات و مناسبات بین‌المللی است - با تبلیغات افشاگرانه یک گروه سیاسی متفاوت است زیرا که در دو موقعیت و موفخ مختلف قرار دارند.

استقلال در حرف و عمل

برای آنکه استقلال یک شعار پوچ و یک هیاهوی فریبنده نباشد، ضروریست که پیش و پیش از هر چیز زمینه‌های لازم برای کسب استقلال تدارک دیده شود. در این رابطه تدارک استقلال در زمینه اقتصادی از اهمیت درجه اول برخوردار است. استقلال اقتصادی نه به معنای منزوی کردن خود و نشستن بر ابطه اقتصادی با کشورهای دیگر بلکه به معنای ایجاد بنیان‌های محکم و سالم اقتصادی و تولیدی در قلمرونا بیخ و کثا و رزی است بنحویکه کشور قادر باشد در این قلمروها اساساً " بر روی پای خویشی بایستد و همچنین قادر شود از امکانات موجود و بنا ل تقو به درستی و درجه است رفاه عمومی و پیشرفت جا مند به بهره برداری کند. از این رو توسعه و پیشرفت اقتصادی کشور در جهت ایجاد این بنیان‌ها و استفاده از امکانات و استعدادها و داخلی و جغرافیایی زمینه ساز استقلال اقتصادی کشور است. چنانچه به این جنبه توجه نشود و در جهت زمینه سازی استقلال اقتصادی سمت گیری نشود، تمام شعارهای خدا مپریالیستی و استقلال طلبانه، هیاهوی پوچی خواهد بود. نمونه بارز این هیاهوگری و نتایج حاصل از آنرا در نزدیک به سه سال حکومت رژیم خمینی دیده ایم. درحالیکه در تمام این دوره شعار استقلال و فتاشی به امپریالیسم گوش فلک را کیسز می‌کرد و در این زمینه حکومت حتی به تحریکات بین المللی دست زد، هیچ گام جدی و قابل ذکوری در جهت زمینه سازی استقلال اقتصادی برداشته نشد، بلکه به اشتباهی کفایتی و اعمال سیاست‌های ارتجائی و نا درست هم باعث تشب و رفتن اقتصاد و تولید شد و هم در سطح بین المللی بی اعتباری و منزوی و نتیجه آن جز تشدید وابستگی کشور چیز دیگری نبود.

تکامل و پیشرفت اجتماعی با ید به موازات توسعه اقتصادی صورت گیرد. تنها یک جامعه پیشرفته از نقطه نظر اجتماعی و فرهنگی قادر به تامین استقلال

خویش در همه زمینه‌ها است. تا من حفظ استقلال در درآمدت، تشیاد دولت نیست، بلکه خود مردم اند. و چرنا زمانه ای دموکراتیک و توده ای و نیز گسترش آزادی و دموکراسی است که در درآمدت می‌توانست تا مین کنند و حافظ استقلال باشد. سازمانهای دموکراتیک و توده ای اهرمهای اجتماعی میسر در جهت تامین و حفظ استقلال خواهند بود، هم از آن جهت که می‌توانند به موقع در مقابل سیاست‌هایی که پیشته و وابستگی منجر می‌شود ایستادگی کنند و هم از آن رو که قادر خواهند بود مردم را در جهت تدارک زمینه‌های استقلال بسیج کنند، از استعدادهای مردم بهره جویند و در برابر فشارهای احتمالی تدریجی استعاری مقاومت کنند. و بهیچانی است که جنبش امری تنها با وجود دموکراسی و آزادیهای گسترده میسر است. از این رو در تقابل قرار دادن دموکراسی و مبارزه خدا مپریالیستی برای کسب استقلال سخنی پوچ و مبتذل است و هدف از آن نتامین استقلال بلکه جایگزین سازش و قدرت طلبه جو توسط دیگری است.

تدارک زمینه‌های استقلال واقعی هنگامی میسر است که دولتی دموکراتیک بر سر کار باشد. دولتی که درک درستی از مفهوم استقلال داشته و از لحاظ سیاسی مستقل از نیروها و قدرتهای جهانی و متکی به مردم باشد. دولتی که بتواند سیاست‌های داخلی و خارجی را بر اساس نیازهای ملی طرح و اجرا کند و برخوردش در شناختن با دموکراسی و آزادی درجا منسبه و با لآخره برای بقا و خویش محتاج حمایت و دخالت قدرت‌های جهانی نباشد.

سیاست خارجی چنین دولتی با سایر کشورها باید بر اساس احترام متقابل به حق حاکمیت طرفین، عدم دخالت در امور دیگران و اجازت دادن به دخالت در امور داخلی خود و عدم ورود به لوگوگندنیهای جهانی استوار و با شرف

القائات و تبلیغات نیروی داخلی وابسته (بنسبیه آمریکا یا شوروی) این شبهه را برای عده‌ای بسز انگیخته است که ایران نا وابسته و مستقل تنها خیال‌بافی محض است و اذاً معاهدات ایران منوط به استکاء به این یا آن نیروی بزرگ و قطب بینا لطلعی است. برای ترحیه این شبهه صف‌های امپیران در زمینه‌های اقتصادی و تولیدی و نیز به وضعیت ژئوپولیتیکی ایران که آنرا برای قدرت‌های بزرگ غیر قابل چشم پوشی می‌کنند، اشاره می‌کنند.

قطع نظر از پیشش‌ها و ایدئولوژیایی که در پس این تز نخبه است، با مستقیم که یک دولت دموکراتیک و از نقطه نظر سیاسی مستقل قادر خواهد بود در جهت استقلال واقعی ایران گام بسز بردارد.

در باره استقلال

عوامل مثبت زبیر تحقق این امر را تسهیل می کند.

- ثروت های ایران بویژه منابع زیرزمینی آن بدون اجازه می دهند که در صورت اعمال یک سیاست صحیح با فشارهای اقتصادی مقابله کند و از نقطه نظر اقتصادی به سودگاری از یاد در نیاید.

- به دریافت نصیبی ایران و سود نیروی انسانی قادر در رشته های مختلف، توسعه نسبی دانشگاه ها و مدارس عالی و فنی که آنرا از دیگر کشورهای منطقه ( عربستان، افغانستان، کشورهای خلیج و... ) ممتاز می کند، عامل مثبتی در این مورد است.

- هوشمندی مردم ایران، وجود گرایشها و خواست های استقلال طلبانه در میان آنان کمالاتی است که اعمال چند قرن استعمار است، در صورت آنکه جهت صحیحی به خود بگیرد عامل بسیج کننده و سیاسی مهمی است.

- و با لاف و وضعیت ژنرال پهلوی و بزرگان که می تواند انگیزه مهمی برای به زیر سلطه کشیدن ایران توسط قدرتهای بزرگ باشد ولی چند قرن رقابت های شدیدی را میان آنان برانداخته است، خود می تواند عاملی باشد در جهت توازن نوادری منطقه و امکان بیشتری را برای ما نور و بهر گیری از تضادهای فرامورد تا استقلال ایران محیط خود، فشاره گیری و ورود بدیل و بکندهای سیاسی، اقتصادی و نظامی جهانی در این رابطه نیز قابل تامل است.

لازمه بهره گیری از این عوامل مثبت و تحقق استقلال ایران، همانطور که گفته شد مقدمات " وجود حکومتی دموکراتیک است که با اعمال سیاست های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی به منفع و وسیع ترین انتشار و طبقات و بهر نسبت کل جامعه از حمایت سیاسی، مادی و معنوی گسترده آنان، که به وسیله پیگیری یک سیاست مستقل اجتناب ناپذیر است، بهره مند شود.

در پایان لازم به یاد آوری است که بحث حاضر تنها به جنبه سیاسی استقلال و نیز نسبی بودن استقلال در عمل پرداخته است و هماهنگی در این مقاله آمده است بحث تئوریک مربوط به آنرا به عنوان یک پدیده تاریخی - اجتماعی به بعد از می گذاریم.

مسئله همزونی

تئوریک ما و کمیته مورد تفهیر و تدقیق قرار گرفته اند.

نظریه همزونی طلبی در افکار روتروبیجات سازمان های مد ل ایران، هیچگونه معنی دیگری جز طلب هم بیشتر و در صورت امکان برتر، در ائتلاف های سیاسی ندارد. کلیه مطالبی که ظاهراً " به نام

"پرولتاریا و دهقانان" تبلیغ می شوند، نقش پیرده سازی برایین مطالبات سهم جویانند را بازی می کنند این روش قدرت طلبی سازمانی، در تاریخ جدید هیچ ما و در مبارزات دموکراتیک ۷۰ ساله اخیر ایران سنتی دیرینه و مسلط از خاطرات تلخ نشان داده است: از مواضع احسان الله خان در جنبش گیلان گرفته تا چگونگی برخورد حزب توده به جنبه ملی و شخص مصدق در نهضت دموکراتیک - فدا میریالیستی سالهای ۲۰ تا ۲۲. مقالاتی که در روزنامه های مد ل ما در بین ساله "فرورت همزونی، پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک" نگاشته می شوند، نشان داده اند از نقل قولها شبی از لنین که بعضاً "از نوشته های او در دوره انقلاب ۱۹۰۵ و بعضاً " از مطالب مربوط به انقلاب اکتبر برداشته شده و اغلب بدون ذکر تاریخ و به صورتی انتقادی ذکر می شوند، طوری که برخود نینده معلوم نمی شوند که با لاف و کذا مبخش از نظریات لنین در باره انقلاب مورد استناد رفقای مد ل ما قرار دارد. مطالب مربوط به انقلاب دموکراتیک و با مربوط به انقلاب میریالیستی، شخص لنین به این تفکیک مراحتاً معتقد بود، منشویکها هم به همین گروه بلخانف نیز هم منظور، تنها هم به همین منظور دموکراسی روسیه که تا یزی ما بین این دو نوع انقلاب قائل نبود و بر تئوری "انقلاب مداوم" اصرار داشت، تروتسکی بود، غالب اینست که مقالات اکثر ما زمان های مد ل (به جز اقلیت که اخیراً با صراحت از انقلاب دموکراتیک یا نمی کنند) دارای نقطه نظرات تروتسکی بوده، در حالیکه نقل قولهای توجیهی مربوطه، تماماً " از آثار لنین - منتجی به صورت اختلاعی از آثار مربوط به دوره انقلاب ۱۹۰۵ و اکتبر ۱۹۱۷ - برداشته می شوند. این اشارات از این جهت لازم است که از نظر تئوریک مسئله "همزونی" در ارتباط لنینی مسئله " مرحله انقلاب" قرار دارد و کتاب "دوتا کتیک" لنین هم در زمینه ۱۹۰۵ یعنی در اوایل انقلاب دموکراتیک علی بنده استبداد تزاری نگاشته شده است. البته بر روی مسئله مرحله انقلاب بخودی خود موضوع این نوشته نیست و لذا اشارات ما صرفاً جنبه فرضی و ذهنی است که ضرورتاً به مسئله "همزونی" مربوط می گردد، ولی با دآوری وضعیت انتقادی و در هم آمیخته مطالب نظریات سازمانهای مد ل در رابطه با "همزونی"، از این جهت اهمیت دارد که استخراجی منتهج از آنها گرفتار تناقضاتی می شوند که در پی آن از منتهج تئوریک منشوش در باره انقلاب دموکراتیک سرچشمه می گیرد.

نکته دیگری که مقدمات " باید یاد آوری کنیم، چگونگی تبلیغ کنونی مسئله "همزونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک" است. کلیه نوشته های

مسئله هژمونی ۱۹۵۵

مربوط به این موضوع طوری نگاشته شده اند که گوییم این مسئله به صورتی که در "دوتاکتیک ... آمده جزء اصول گذشته نا پذیر ما رگسیم و تنها مبتکر آن شخص لنین می باشد اما بررسی این مسئله نشان خواهد داد که چنین نیست. بحث مربوط به "هژمونی پرولتاریا" سالها پیش از انقلاب ۱۹۵۵ روسیه مطرح شده بود و در سال انقلاب (۱۹۵۵) هم نه تنها لنین و جناح بلشویک، بلکه منتسویکها و سوسیالیستهای رولوسیونیستها و ... نیز در مورد مفهوم فوق ما حسب نظر بودند. اما در حالیکه جناحهای سوسیالیست دموکراسی روسیه در این سال، بزرگترین بلشویکهای شدید علیه مواضع یکدیگر در مورد کمونیکم و کیف موضوع "هژمونی" بودند، رهبران و اندیشمندان طراز اول سوسیال دموکراسی اروپا کوچکترین اعتنای جدی به این موضوع از خود نشان نمی دادند، مگر به صورت انتقاد و سخره به اصل و جردی مسئله. مثلا "بیل ضمن انتقاد ملایم به "رفقای روسیه" آمده است که بود که در مجادله شدید فراکسیونهای سوسیالیست دموکراسی روسیه میانجیگری کنند و کاتوکتیک را بکار به شوخی اشاره کرده بودند که "رفقای روسیه برسبیل پوست خرسی که هنوز شکار نشده جدال می کنند" (بیل نقل از کتاب "دوتاکتیک") و جالب این است که این بی تفاوتی رهبران شورنا سیونال نسبت به "جدال هژمونی" همزمان بود با کوشش هر یک از جناح های - بلشویک و منتسویک - روسیه در انحصار و انطباق نظریات خود به افکار و اندیشه های همسان رهبران! مثلا "لنین در همان کتاب میسرورفت" دو تاکتیک... در جواب به استروه و سایر خرده گیری های مخالفان، در نوع افتراق نظریات کاتوکتیک و بیل را منکر می شود؛ "کی و کجا من ادعای خط مشی مشخصی را در سوسیال دموکراسی بین المللی کرده ام کدیبا خط مشی بیل و کاتوکتیک یکی نبوده است" (قابل توجه آن رفقای که نا آگاه به مواضع لنین در مقابل گوناگون انقلاب روسیه، نظر لنین را در انقلاب ۱۹۵۵ صفای نظریات کاتوکتیک می انگارند!) با این اشارات ملتمس بازمی گردیم به سئوال پیشین خود: آیا مبتکر و مبدع موضوع "هژمونی" - آن طور که در نظریات سوسیالیسم رومی "اردوگا" رایج است - لنین بود؟ برای دریافت پاسخ، بهترین است به تالیف این مفهوم نگاه می بینیم.

پیدايش مفهوم "هژمونی"

اولین جوانه های این اندیشه در آثار نوشته های تفکران نسل کهن سوسیالیست دموکراسی روسیه، یعنی "گروه های کار" قابل جستجو است. شخص

بلخانوف، اولین بار در نیمه دهه هشتاد و نود گذشته، با توجه خاص به شرایط مشخص بورژوازی و پرولتاریای روسیه، به این مسئله اشاراتی ابتدائی دارد: "در روسیه بورژوازی هنوز به اندازه کافی قوی نیست که بتواند استکبار مبارزه علیه استبداد را در دست گیرد از این روستیکه کارگزاران زمان یافته مجبور خواهند شد که خواستهای انقلاب بورژوا - دموکراتیک را پیش کشد". (به نقل از نوشته پری اندرسن. تناقضات گرامشی، ترجمه میم شین، پیتزبورگ، ۱۹۶۰، ص ۱۴۶) اندرسن یادآوری می کند که "بلخانوف در اولین نوشته ها واژه مبهم تسلط را برای قدرت سیاسی به کار می برد". در اینجا نکته دیگری روشن می گردد که ظاهرا "از دیدیهیات شورویک باورهاى "اردوگا" همی" زمان ماست و آن اینست که موضوع "هژمونی" پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، به معنی پرولتاریا در ارتباط با مسئله امپریالیسم و انقلاب دموکراتیک در غرب امپریالیسم "ز" پیشرفته است بلکه "رفقا" استنتاجی شورویک بوده است از آنجا که شرایط اقتصادی - سیاسی خاص روسیه تزاری در اوایل قرن گذشته، کتاب "دوتاکتیک ... لنین همباز در سال پیش از مسئله "امپریالیسم" در مرحله ... او به تدریس در آمده است.

در دهه بعد، آکلرود، یکی دیگر از اعضای برجسته "گروه های کار" نیز به نقطه نظراتی شبیه عقاید بلخانوف در این باره می رسد و با صراحت تازه ای ابراز می دارد که "طبقه کارگر باید در مبارزه علیه استبداد نقش مستقل و رهبری کننده (هژمونی) بازی کند" (همانجا)

باید دانست که چندی پیش از اینها، مارکس و انگلس در چین بکارها و انقلابات دموکراتیک اروپا، پیوسته از نقش مستقل طبقه کارگر در پیروسیات دموکراتیک و "در جنگ برای کسب دموکراسی" پیناد کرده بودند. منتحی آنها در مقابل حکومت مطلقه نیروهای طالب دموکراسی را "هژمونیوم" مردم "طلاسه" می کردند و مقصود آنها عمدتا "طبقه کارگر و پرولتاریا دموکرات" بود (نگاه کنید به مطالب را پیشین ما بتونگ). بنا بر این توجه بلخانوف و آکلرود علاوه بر همسودن با نظریات مارکس با روش شورویک پیدا شده در ما شیفت کمونیست نیز خوانایی داشت. در ما شیفت آمده است: "استنتاجات شورویک کمونیست ها، بهیچ روی نمیتواند برانگیزا اصولی نیست که این با آن مطلع جهانی کشف یا اختراع کرده باشند. کمونیستها تنها روابط و لقی مبارزات طبقه تسی موجود - نیستی تاریخی را که درست در برابر دیدگان ما جاری است - بازگویی کنند". (مجموعه آثار آلمانی - جلد چهارم) و برجستگی نهضت





آزادی خواهان و انقلابیون  
دوستان و هواداران  
شورای متحد چپ  
در تکثیر و پخش هر چه گسترده تر پیام آزادی ما  
رایاری نمید.

ولادیمیر

کتابخانه شورای متحد چپ رایج

R.V.L  
Konto.Nr: 598573  
Bankleitzahl: 33050000  
56 W'tal. W.Germany